

بحران بی‌هدفی مشترک

از آشنایان، که زوجی تحصیل کرده‌اند، دو دختر هشت و یازده ساله دارند. گاهی آنها را به خانه مادر بزرگشان می‌برند و کودکان با فشار و اصرار شب را در کنار مادر بزرگ مهربان می‌گذرانند و به خانه برنمی‌گردند.

به گزارش سایت خبری پرسون، فردین علیخواه جامعه‌شناس در یادداشتی نوشت: می‌گویند: شب‌هایی که دختران در خانه نیستند به معنای واقعی کلمه دچار یأس فلسفی و بی‌معنایی در زندگی می‌شوند. در خانه بی‌هدف راه می‌روند، حواس‌شان نیست و گاهی با همدیگر برخورد می‌کنند، بی‌جهت به همدیگر گیر می‌دهند، مدام با خانه مادر بزرگ تماس می‌گیرند، و در کل نمی‌دانند که در نبود دختران حتی نسبت‌شان با همدیگر چیست و چرا با هم‌اند!

هر چند طبق آمار، بخش قابل توجهی از طلاق‌ها در پنج و ده سال نخست پس از ازدواج رخ می‌دهد ولی به این معنا نیست که زوج‌هایی با بیست یا سی سال زندگی مشترک از هم جدا نمی‌شوند. مصاحبه‌های پراکنده‌ام با بعضی از زوج‌ها که طلاق در سنین بالا یا به تعبیری «طلاق پس از استقلال فرزند» را تجربه کرده‌اند بیانگر آن است که پس از استقلال اقتصادی و مکانی فرزندان، گردِ بحران «بی‌هدفی مشترک» بر خانه پاشیده می‌شود. در این وضعیت زوج‌های کهنه‌کار و پابه‌سن‌گذاشته همچون پرستاران کودکی می‌مانند که با بزرگ شدن او باید چمدان خود را ببندند و با میزبان خداحافظی کنند. یادآوری می‌کنم که این امر گمانی جامعه‌شناختی و تنها یکی از دلایل طلاق در بین زوج‌های قدیمی است و شناخت بیشتر آن تحقیقات میدانی وسیعی را می‌طلبد.

هر چند در جهان جدید نقش پدری (۱) و نقش مادری (۲) در مقایسه با گذشته رفته‌رفته وسیع‌تر گشته به طوری که برخی محققان جهان جدید را جهان والدین مضطرب می‌نامند ولی دوشادوش آن، دیدگاه‌هایی نیز بیان می‌شوند که مردان و زنان را به تجربه لذت‌ها و خوشی‌های مشترک و ایجاد فضایی برای خود-جدا از نقش پدری و مادری‌شان -دعوت می‌کنند. نکته آن است که در جهان جدید به طور خاص از سه پروژه صحبت به میان می‌آید: نخست پروژه «خود» (من نباید خودم را فراموش کنم)، پروژه زندگی مشترک (من و همسر من باید لذت‌ها و فضای خاص خودمان را داشته باشیم) و سوم پروژه فرزندان (ما به عنوان والدین وظیفه خطیری بر عهده داریم). بی‌تردید حفظ تعادل بین این سه عرصه آسان نیست.

طلاق پس از استقلال فرزند بیانگر زوج‌هایی است که تمام تخم مرغ هایشان را تنها در یک سبد گذاشته‌اند. در اینجا پس از رفتن فرزندان توجه این گروه از زوج‌ها برای بودن در کنار هم ضعیف می‌شود و بی‌اساس نیست اگر بگوییم که حتی گاهی در خصوص نسبت‌شان با همدیگر نیز دچار شک و تردید می‌شوند. به طور خلاصه، در این زوج‌ها هویت پدر-مادری یا والدینی به شکل وسیعی بر هویت فردی و هویت همسری آنان چیره شده است و در واقع مجالی برای شکوفایی دو هویت اخیر نمانده است.

در پایان آیا می‌توان گفت که پدر-مادری کردن به شکل مادام‌العمری در بین زوج‌های ایرانی که پس از استقلال فرزندان همچنان ادامه می‌یابد، به دلیل هراس از مواجهه با بحران تلخ «بی‌هدفی مشترک» یا «بحران بی‌نسبتی» است؟